

تأثیر موت مغزی بر روابط مالی زوجین از منظر فقهی و حقوقی

(تاریخ دریافت ۱۴۰۰/۰۷/۱۵، تاریخ تصویب ۱۴۰۰/۱۲/۱۸)

روجا عقیقه^۱

کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه فروردین قائمشهر

دکتر حسین فروغی نیا

استادیار رشته حقوق بین الملل، دانشگاه فروردین قائمشهر

چکیده

از دیرباز پدیده‌ای به نام موت یا مرگ وجود داشته و تا زمانی که عالم هستی وجود دارد، این پدیده کماکان وجود خواهد داشت. چیزی که امروزه در پدیده مرگ تغییر کرده است، آن است که با توجه به پیشرفت دانش و علم پزشکی و همچنین پیشرفت علم و دانش بین فقها و حقوقدانان این پدیده مرگ به انواع و اقسامی چون موت ظاهری، موت حکمی، موت فرضی و موت مغزی دسته بندی می-شود. در رابطه با تمامی انواع موت های اعلامی توضیحات مختصری در ذیل اشاره می شود، اما در مورد موت مغزی که پدیده ایست، که باعث ایجاد اختلاف نظر بین فقها، حقوقدانان و پزشکان می-باشد، البته اکثریت فقها و حقوقدانان و پزشکان بر آن نظرند، موت مغزی معادل موت حقیقی است و تمام آثار موت بر فرد مبتلا به موت مغزی بار می شود، اما عده ای اندک از فقها و پزشکان معتقدند، فرد مبتلا به موت مغزی مرده نمی باشد. اینکه فرد مبتلا به موت مغزی در ارتباط با دیگران، تنها در بحث حقوق مالی زوجین چه حقوق و تکالیفی دارد، موضوعی است که در مطالب پیش رو اعلام می-شود.

واژگان کلیدی: موت، موت مغزی، روابط زوجین، فقهی، حقوقی

مقدمه

مغز انسان دارای چنان پیچیدگی و رمز و رازهایی است که احدی نمی‌تواند به بازسازی این عضو بپردازد. همان‌گونه که می‌دانیم در بدن انسان مغز مرکز فرماندهی و کنترل بسیاری از اعمال حیاتی بدن است. حافظه، هوش، حواس دوازده‌گانه گواه ساختار شخصیتی، تفکر، کنترل و تنظیم عالی اعمال تنفسی و قلبی همگی در مغز صورت می‌پذیرد. مغز با تمامی خصوصیات عالیه و منحصر به فرد خویش، نیاز شدیدی به تغذیه خونی منظم و مداوم و رسیدن اکسیژن کافی دارد، در حالی که سایر اعضای بدن می‌توانند چند دقیقه کمبود اکسیژن را تحمل کنند و اگر دچار نقص و آسیب شوند، بعد از آن قادر به بازسازی خود می‌شوند. در پدیده‌ی مرگ مغزی عملکرد مغز به طور غیر قابل بازگشت از بین می‌رود و بر حسب نظر برخی دانشمندان، در مرگ مغزی بافت مغزی انسان بعد از ۳ تا ۵ دقیقه محرومیت از اکسیژن، دچار آسیب‌های جدی و شدید خواهد شد، که قابل برگشت نیست؛ یعنی سلول‌های بافت مغزی می‌میرند. این روند برگشت ناپذیر است و بازسازی سلول‌های مرده امکان‌پذیر نیست. در این حالت اینکه فرد مرده تلقی می‌شود یا خیر؟ و اگر فوت شده است این حالت او چه تاثیری بر حقوق مالی زوجین نسبت به هم می‌گذارد، موضوعی است که در مقاله پیش رو به آن می‌پردازیم.

بخش اول: بررسی و شناخت مفهوم موت

فوت یک پدیده طبیعی و زیست‌شناسی می‌باشد که در لغت به معنای مرگ، مردن، درگذشتن، نیست گردیدن، مرگ و درگذشت است. در فقه موت به ازهاق روح از بدن تعریف شده است. (امامی، ۱۳۸۸: ۱۵۶) فوت در اصطلاح خروج روح از بدن به طور طبیعی یا با قتل و خودکشی و یا همان مرگ است و مرگ متضاد حیات است. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۴: ۶۹۷) واژه مرگ در لغت نامه‌های فارسی به معنای جان سپردن، فنای حیات، از دست دادن نیروی حیوانی و حرارت غریزی، سقط وجودی خلقت، ضد حیات تعبیر یافته است. (معین، ۱۳۸۸: ۴۰-۴۳) در فرهنگ لغت عربی معادل واژه مرگ ذکر شده است و با معنایی مشابه لغت‌نامه‌های فارسی مفهومی ضد یا نقیض زندگانی برشمردند. دیگر معانی آن مفارقت کردن روح از جسد، نابود شدن قوه نامیه در انسان تلقی شده است. (ابن منظور، ۱۴۱۶: ۱۴۳/۱۴) بر پایه آموزه‌های دینی مرگ و زندگی دو امر وجودی و مخلوق الهی هستند. (سوره ملک،

آیه ۲۶؛ سوره آل عمران، آیه ۱۵۶؛ سوره بقره، آیه ۲۸) در حقیقت توفی عبور از جهانی به جهان دیگر و مرحله‌ای از چرخه حیات می‌باشد. (سوره زمر، آیه ۴۲؛ سوره سجده، آیه ۱۱؛ سوره نحل، آیه ۲۸) جدایی و مفارقت روح از بدن که پایان زندگی مادی و این جهانی است (مرگ) نامیده می‌شود. که از نظر مذهبی، عرفانی، فلسفی و علمی تعاریف گوناگونی دارد. بسیاری از متفکران بزرگ درباره این مسئله که روح چیست؟ و بعد از مفارقت از بدن حال او چگونه است؟ و زندگی پس از مرگ چگونه است؟ به تفسیر و تعبیر پرداختند، بشر از نخستین لحظه‌های پیدایش تفکر علمی خویش در این اندیشه بود که چرا مرگ پیش می‌آید؟ و حال روح پس از جدایی از جسم چگونه است؟ آیا زندگی پس از مرگ وجود دارد؟ متفکران بزرگ ما بشر را از بحث در این مطلب منع نموده‌اند، در بعضی از مکاتب فلسفی و مذاهب عقیده بر آن است که انسان پس از مرگ به صورت جماد، گیاه، حیوان و سپس انسان در می‌آید، مراحل چهارگانه به ترتیب زیر است:

۱-فسخ: در آمدن انسان به صورت جماد

۲-رسخ: در آمدن انسان به صورت گیاه

۳-مسخ: تبدیل انسان به حیوان

۴-نسخ: حلول روح انسان در انسان دیگر

از نظر پزشکی مرگ توقف کامل و بی بازگشت اعمال حیاتی است و معمولاً ابتدا قلب از کار افتاده و در پی آن مرگ سلول‌های مخ فرا رسیده و در نتیجه آن تنفس و حس و حرکت از بین می‌رود و گاهی بلعکس ابتدا مرگ یاخته‌های مغزی پیش می‌آید و قطع تنفس و در نتیجه فقدان اکسیژن در خون باعث از کار افتادن قلب می‌گردد، در هر دو صورت مرگ قطعی و واقعی فرا می‌رسد. بنابراین، این عقیده قدیمی که گفته‌اند با آخرین ضربان قلب، روح از جسد مفارقت می‌گزیند به طور کلی صادق است. با این حال توقف اعمال حیاتی و حس و حرکت را همیشه نمی‌توان دلیل قطعی مرگ دانست، زیرا گاهی خفیف شدن بیش از حد اعمال حیاتی که منجر به مرگ ظاهری می‌گردد با وسایل معمولی نمی‌توان آن را اثبات نمود و با مرگ قطعی اشتباه می‌شود و از طرفی بعضی از بافت‌های بدن حتی تا چند ساعت پس از مرگ زنده می‌مانند. الیاف عضلانی دهلیز راست قلب تا ۲۴ ساعت بعد از فوت حرکات انقباضی داشتند و از این رو گاهی هنگام تشریح نعشی در پزشکی قانونی قلب به حرکت در می‌آید، غالباً ناظرین ناآگاه آن را حمل بر زنده بودن فرد می‌نمایند، انقباض رحم در بانوان

تا ۶ ساعت پس از مرگ فراوان دیده شده، واکنش عضلات صورت به شوک الکتریکی حتی تا حدود سه ربع و پس از مرگ گزارش شده است. مرگ وقتی قطعی محسوب می شود، که بازگشت به زندگی دیگر امکان پذیر نباشد و پزشکان قانونی وقتی مرگ را قطعی می دانند، که تعادل فیزیکی و شیمیایی و فیزیولوژیایی بدن به هم بخورد و در نتیجه آن، مرگ مغز مسلم گردد. گاهی مرگ به طور ناگهانی فرا می رسد و گاهی شخص پس از ابتلا به بیماری یا حادثه یا جنایتی دچار نزع شده یا به حالت اغما بدون بازگشت فرو رفته از دقایقی چند تا روزها یا ماهها در این حالت مانده و سپس فوت می کند، با پیشرفت علوم و استفاده از آن در پزشکی مخصوصا در مورد بازگردانیدن اعمال حیاتی متوقف شده با وجود مرگ یاخته های حساس مغز و یا در حالت اغما بدون بازگشت باز تا ماهها بلکه سالها حرکات قلبی و تنفسی را به طور عادی نگه می دارند و اینکه این عمل تا چه حد صحیح است و تا چه مدت پس از ورود شخصی به حالت اغما باید ادامه یابد، بحثی است که هنوز بین علما ادامه دارد و اکثریت عظیم پزشکان و مخصوصا اطباء قانونی را عقیده بر آن است که، پس از مرگ مغز بازگردانیدن سایر اعمال حیاتی مثمر ثمر نبوده و کار عبث و بیهوده است و به عبارت دیگر حتی در حالت اغمای غیر قابل بازگشت نباید به این کار دست یازید. (گودرزی، ۱۳۷۷: ۳۰۸-۳۱۵) در واقع مرگ قطعی، توقف قطعی و برگشت ناپذیر اعمال قلبی- عروقی و تنفسی، حسی - حرکتی است که مرگ سلول های مغزی بر وجود آن صحه می گذارد. (شیرزاد، ۱۳۸۹: ۲۷) این تعریف به عنوان تعریفی جامع و کامل برای مرگ پذیرفتنی و مورد استفاده می باشد. در این تعریف باید به دو مفهوم توجه داشت ابتدا برگشت ناپذیری اعمال حیاتی و دوم منجر شدن این تغییرات به مرگ سلول های مغزی، در حوزه فقهی مرگ مفارقت کامل و دائمی روح از بدن است، در این حوزه انسان موجودی است که دارای دو بعد روحانی و جسمانی است. روح در عالم ماده ساکن نیست بنابراین نمی توان آنرا حس کرد، حقیقتی است که به بدن تعلق داشته و می توان آثاری را که بر کالبد جسمانی می گذرد که این آثار عبارتند از: هوشیاری، قدرت تشخیص، تفکر، حواس، تعقل و... زمانی که جمیع این آثار زایل گردد، تصرف روح توسط بدن قطع می شود و این همان مرگ بیولوژیک است. (عباسی و همکاران، ۱۳۹۰: ۲۵) بنابراین می توان گفت فوت عبارت است از؛ توقف حیات و از بین رفتن قطعی و برگشت ناپذیر اعمال قلبی - عروقی، تنفسی، حسی - حرکتی، زیرا فقدان قطعی آنها موجب مرگ حتمی سلول های مغزی که قاطع ترین علامت مرگ است خواهد گردید. (قضایی، ۱۳۷۶: ۳۰) در عرف پزشکی از کار افتادن علائم حیات یعنی از کار افتادن قلب و از بین رفتن حرکات تنفسی، از نشانه های

بارز مرگ به حساب می‌آید، ولی این امر علت حتمی مرگ نیست، زیرا با توجه به اینکه سلول‌های مغزی دیرتر از اعضای دیگر بدن می‌میرند، ممکن است با شوک مجدداً حرکت به قلب و دستگاه تنفسی بازگردانده شود. امروزه در علم پزشکی مرگ طبیعی را، با از کار افتادن سلولهای مغزی تشخیص می‌دهند. بنابراین اگر قبل از این مرحله دستگاه تنفس و قلب از کار افتاده باشد، امکان بازگرداندن آنها با وسایل پزشکی میسر است و لذا شخصی را که در یک بیهوشی طولانی یا کما به سر می‌برد، را نباید مرده پنداشت، چراکه ممکن است به علت از بین رفتن سلول‌های مغزی دستگاه‌های تنفسی و قلبی او دوباره به حرکت درآیند. (قضایی، ۱۳۷۶: ۳۱) به هر حال موت طبیعی باید توسط کارشناس و متخصص مربوط اعلام شود کامل‌ترین تعریف در اصطلاح حقوق اسلامی از مرگ این است که مرگ با قطع شدن کامل تعلیق روح به بدن محقق می‌گردد و زنده بودن سلول‌ها هیچ ارتباطی به زنده بودن انسان ندارد. چنانچه مرگ آنها مستلزم مرگ انسان نیست و این چیزی است، که علمای اسلام معتقدند و سخنی صحیح و مطابق براهین عقلی است به بیان دیگر اقوام، انسان بودن انسان، به روح در بدنش بستگی دارد. هر چند فرض شود، در خارج موجود کاملی است و همه سلول‌های او زنده‌اند. پس جنین وقتی تکامل می‌یابد و رشد می‌کند که روح داشته باشد، قبل از تعلق روح به آن، جنین است و چیزی است که به انسان تبدیل خواهد شد و خود انسان نیست. این تعریف از آن حیث راهگشاست که مرگ و زندگی سلول‌های بدن را امری جدای از مرگ و حیات انسان می‌داند، چرا که ممکن است سلول‌ها به حیات خود ادامه دهند، در حالی که فرد زنده نیست یا به عبارت دقیق‌تر زندگی گیاهی دارد. (محسنی، ۱۳۷۷: ۵۶-۵۸)

بخش دوم: تحلیل مرگ مغزی با سایر حالات

موت و به عبارتی فوت، توقف قطعی و غیر قابل برگشت اعمال قلبی - عروقی، تنفسی و حسی - حرکتی است، و بر از بین رفتن سلولهای مغزی و وجود آن صحنه می‌گذارد. مرگ انسان با مرگ مغز اتفاق می‌افتد نه مرگ قلب و روح و نفس انسانی، به وسیله مراکز عالی مغز شامل نیمکره‌های مغزی و ساقه مغز در بدن تصرف می‌کند و در قلمرو آن حکم می‌راند و بنابراین هرگاه مراکز عالی مغز بمیرند، روح از بدن جدا می‌شود، چون با مرگ مراکز عالی مغز، استعداد و قابلیت لازم برای تصرف روح در بدن زایل می‌شود و روح از بدن مفارقت می‌کند، هرچند ضربان قلب و تنفس او به طور مصنوعی و با کمک دستگاه‌های فنی پزشکی ادامه داشته باشد. (عباسی، ۱۳۹۵: ۱۲) پدیده‌ی مرگ یکی از موارد

احوال شخصیه و از موثرترین وضعیت‌های حادث بر حقوق اشخاص محسوب می‌شود، حال با توجه به مفهوم دقیق مرگ به تحلیل سایر حالات مرگ می‌پردازیم:

بند اول: مرگ ظاهری

این نوع از مرگ حالتی بین مرگ و زندگی است که، اعمال تنفسی خفیف می‌شود و حرکات قلبی ضعیف می‌گردد و اقدامات احیایی برای بیمار انجام می‌شود. مرگ ظاهری پایان زندگی انسان نمی‌باشد و هر اقدامی که منجر به چنین مرگی در انسان گردد، می‌تواند حسب مورد مشمول یکی از انواع قتل عمد، شبه عمد و خطای محض باشد. در این حالت با وجود آن که شخص حیات دارد با این حال به علت از بین رفتن حرکات تنفسی و ضعیف شدن تپش‌های قلبی و پریدگی رنگ و بیهوشی و شلی و وارفتگی عضلانی و از بین رفتن عکس العمل‌های وتری و چانه انداختن، آویزان شدن فک تحتانی تشخیص آن که زنده است یا خیر بسیار مشکل است. چون اغلب موارد مرگ ظاهری مربوط به حوادث و اتفاقات عمومی مانند حوادث جنگی، سیل، زلزله، آتش سوزی و زیر آوار ماندن، فرار دسته‌جمعی تماشاچیان مسابقات ورزشی یا اجتماعات دیگر یا تراکم مردم در تظاهرات خیابانی یا موارد مشابه است. عدم توجه در معاینه اینگونه افراد باعث آن می‌شود که، شخص زنده به گور شود. به طور اتفاقی در اشخاصی که دچار سوانحی مانند برق گرفتگی، ضربه مغزی، مسمومیت‌ها، خفگی به انواع مختلف و سرمازدگی و حالت سنگ‌کوپ یا اغما می‌شوند، مرگ ظاهری را باید در نظر داشت. در سرحد مرگ و زندگی حالتی پیش می‌آید که طی آن اعمال تنفسی و حرکات قلبی بینهایت خفیف شده، در ظاهر به نظر می‌رسد که متوقف شده‌اند، در حالی که هنوز به طور ضعیف به کار خود ادامه می‌دهند. در واقع مرگ ظاهری حالتی از حیات است، که زیرماسک مرگ پنهان شده است. در افرادی که دچار مرگ ظاهری می‌شوند، عضلات بدن شل شده، هشیاری زایل می‌شود و فرد به حالت بیهوشی می‌رود، همچنین حرکات تنفس و قلبی بینهایت خفیف شده، در ظاهر متوقف به نظر می‌رسد. شناسایی و تشخیص مرگ مغزی مهم است، زیرا با اقدام درمانی مناسب و به موقع از جمله ماساژ قلبی و اقدامات احیا می‌توان بیمار را نجات داد و از مرگ قطعی وی جلوگیری کرد. آنچه در گذشته از زنده به گور شدن افراد یا زنده شدن مردگان در سردخانه یا غسالخانه حکایت می‌شد و بسیاری از موارد مصادیق همین مرگ‌های ظاهری بودند که به غلط مرگ قطعی قلمداد شده بودند. پدیده مرگ ظاهری در برخی موارد بیشتر رخ می‌دهد، از جمله در برق گرفتگی، سرمازدگی، غرق شدگی و برخی

مسمومیت‌ها از جمله مسمومیت با فنوباریتال. (گودرزی و کیانی، ۱۳۹۶: ۸۲)

بند دوم: مرگ فرضی

هرگاه فردی غیبت کند و به هیچ وجه خبری از حیات یا مرگ وی واصل نشود، غیبت این شخص موت فرضی نامیده می‌شود و به او غایب مفقودالاثر یا قائم مفقود الاثر می‌گویند. هر چند که این اصطلاح با مسامحه به کار رفته است، چرا که ما از شخص خبر نداریم، که هیچ اثری از او نباشد. (شکاری و کریمیان، ۱۳۹۰: ۲۴۱-۲۵۸) دیگر فرضیه مربوط به شخصی می‌شود، که به صورت طولانی غیبت کرده است و این غیبت طولانی باعث شک دیگران به حیات یا ممات گردیده که در این صورت قانونگذار برای اینکه حقوق ورثه رعایت گردد، حکم موت فرضی غایب مفقودالاثر را صادر کرده و اختیار اداره اموال وی را به ورثه می‌سپارد. قانونگذار صدور حکم را در ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی پیش‌بینی کرده است و مقرر نموده حکم موت فرضی^۱ غایب در موردی صادر می‌شود که از تاریخ آخرین خبری که از حیات او رسیده است، مدتی گذشته باشد که عادتاً چنین شخصی زنده نمی‌ماند. در مورد اینکه چه مدت بایستی از بی خبری بگذرد تا حکم موت فرضی صادر شود، اختلاف نظر وجود دارد. برخی معتقدند بایستی چهار سال از غیبت فرد بگذرد، تا اختیار اداره اموال وی به بررسی سپرده شود. برخی نیز معتقدند این مدت بایستی ۱۰ سال باشد، قانونگذار در ماده ۱۰۲۰ تا ۱۰۲۲ قانون مدنی مدتی را که بر اساس آن شخص عادتاً زنده می‌ماند را مشخص نموده است. این بدان معنی است که اگر این مدت از زمان غیبت شخصی بگذرد، می‌توان صدور حکم موت فرضی وی را از دادگاه تقاضا نمایند (صفایی و قاسم زاده، ۱۳۹۴: ۶۱-۸۶)

۱. در ماده ۱۰۲۰ قانون مدنی مدت زمانی که عادتاً شخص غایب زنده فرض نمی‌شود و منجر به صدور حکم موت فرضی می‌شود، را اعلام می‌کند:

۱- وقتی که ده سال تمام از تاریخ آخرین خبری که از حیات غایب رسیده است گذشته و در انقضای مدت مزبور سن غایب از هفتاد و پنج سال گذشته باشد.

۲- وقتی یک نفر به عنوانی از عناوین جز قشون مسلح بوده و در زمان جنگ مفقود و سه سال تمام از تاریخ انعقاد صلح بگذرد، بدون اینکه خبری از او برسد هرگاه جنگ منتهی به انعقاد صلح نشده باشد مدت مزبور پنج سال از تاریخ ختم جنگ محسوب می‌شود.

۳- وقتی که یک نفر حین سفر بحری در کشتی بوده که آن کشتی در آن مسافرت تلف شده است، سه سال تمام از تاریخ تلف شدن کشتی گذشته باشد بدون اینکه از آن مسافر خبری برسد.

بند سوم: مرگ مغزی

مرگ مغزی عبارت است از؛ قطع تمامی فعالیت‌های مغزی و ساقه مغز به طور همزمان. فرد مبتلا به مرگ مغزی در واقع شخصی است که به علت آسیب گسترده مغز قادر به ایجاد ارتباط با محیط پیرامونش نبوده و در نتیجه نمی‌تواند صحبت کند، نمی‌بیند و به تحریکات دردناک پاسخ نمی‌دهد. مبتلایان به مرگ مغزی قادر به تنفس خود به خودی نمی‌باشند و ماده ۱ آیین نامه اجرایی قانون پیوند اعضای بیماران فوت شده یا بیمارانی که مرگ مغزی آنها مسلم می‌باشد، مصوب ۱۳۸۱ مرگ مغزی را قطع غیر قابل برگشت کلیه فعالیت‌های مغزی کورتیکال (قشر مغز) و ساب کورتیکال (لایه زیر رشته مغز و ساقه مغز) به طور کامل تعریف کرده است. (اسحاقی و حبیبی تبار، ۱۴۰۰: ۲۱) مرگ مغزی بر حسب تعریف عبارت است از؛ نابودی برگشت‌ناپذیر اعمال عالیه یعنی همان مجموعه کارکردها و اعمال مغز می‌باشد. در بسیاری از موارد، مرگ‌ها ناشی از وارد شدن آسیب جدی و شدید به مغز و از بین رفتن نیمکره‌های مخ و ساقه مغز، متصل کننده مغز به نخاع است. پس از گذشت زمان کمی، سیستم قلبی، عروقی و تنفسی بدن نیز، که نظم و چگونگی فعالیت‌شان از کنترل و هدایت سیستم مغزی محروم شده است، به علل متعدد دچار تغییرات آسیب‌شناختی شده، متوقف و مرگ قطعی حادث می‌شود. با آسیب شدید ناشی از نرسیدن اکسیژن و خون به مغز، بافت‌های مغزی به صورت برگشت ناپذیری می‌میرند و متعاقب آن هم سیستم‌های حیاتی دیگر بدن، مانند قلب و ریه‌ها متوقف می‌گردند، اما گاه به دلیل برخی شرایط خاص و اقدامات امدادی و درمانی پزشکی، علیرغم اینکه مغز در اثر صدمات وارده آسیب جدی دیده و دچار مرگ شده است، با کمک داروها و تجهیزات پزشکی قبل از آنکه در مدت کوتاهی قلب و ریه‌ها هم متوقف گردند، اعمالشان ادامه می‌یابد و در حالی که این اعضا عملکرد عالیه مغزی خود را به دلیل مرگ سلول‌های مغزی به صورت برگشت ناپذیر از دست داده‌اند، سایر ارگان‌ها و جوارح بدن با کمک داروها تجهیزات مصنوعی پزشکی و مراقبت‌های ویژه در بخش‌های آی سی یو به حیات خود ادامه می‌دهند. در چنین حالتی پزشکان اصطلاحاً می‌گویند که بیمار در حال مرگ مغزی است. نظر به اینکه هنگام مرگ مغزی بافت‌های قسمت‌های گوناگون مغز شامل مخ و ساقه مغز به دلیل کمبود اکسیژن همگی می‌میرند، و امکان بازسازی آن‌ها وجود ندارد و با توجه به نقش مهم مغز در کنترل و تداوم فعالیت سایر احشا و جوارح بدن، باوجود مراقبت‌های لازم پزشکی، افراد دچار مرگ مغزی با دانش امروزی در بهترین مراکز پزشکی دنیا طی چند ساعت یا چند

روز متاسفانه می‌میرند، زیرا امکان پیوند مغز و ساقه مغز از انسانی دیگر با فناوری و ملاحظات علمی امروز و مبانی اخلاق پزشکی وجود ندارد. پس اگر با انجام دادن معاینات و آزمایش‌های لازم، پزشکان مرگ مغزی را برای بیماری تشخیص دهند، متاسفانه مرگ او (محتوم) خواهد بود. (گودرزی و کیانی، ۱۳۹۶: ۴۲-۴۴)

بند چهارم: مرگ حکمی

مرگ حکمی مرگی است که حقیقت ندارد و شخص از جهت زیست‌شناسی یقیناً زنده است برخلاف مرگ حقیقی که حقیقتاً شخص مرده است و مرگ فردی که محتمل است زنده محسوب می‌شود. (مصلحی عراقی، ۱۳۸۶: ۲۴) مرگ مدنی یا حکمی در روزگار گذشته در دیگر جوامع و ادیان نیز وجود داشته است. مرگ مدنی و حکمی مفهومی اعتباری بوده زیرا شخص محکوم هنوز زنده است ولی از دیدگاه قانون مدنی مرده محسوب می‌شود و تمام احکام مردگان بر وی جاری می‌شود. (اسحاقی و حبیبی تبار، ۱۴۰۰: ۲۱)

بخش سوم: چگونگی وقوع مرگ مغزی

به منظور ارائه تعریف مرگ مغزی آشنایی با آناتومی مغز ضروری است. مغز از سه قسمت تشکیل شده است؛ مغز خلفی، مغز میانی و مغز قدامی، مغز قدامی یا قشر مغز شامل مخ و مغز واسطه‌ای است و مغز واسطه‌ای شامل تالاموس و هیپوتالاموس می‌باشد. مغز خلفی شامل پل مغزی و بصل النخاع و مخچه است، که مغز میانی به همراه بصل النخاع و پل مغزی، ساقه مغز را تشکیل می‌دهد. مرگ مغزی معیار پزشکی وقوع مرگ است، لیکن در تحقق مرگ مغزی با از بین رفتن هر یک از قسمت‌های فوق اتفاق نظر وجود ندارد و در این خصوص سه نظر بوده که نهایتاً یکی از سه نظر بیشتر مورد پذیرش قرار گرفته است. (توفیقی، ۱۳۷۵: ۴۱)

۱- مرگ قشر مغز: که در مرگ مغزی از بین رفتن غیر قابل برگشت عملکرد قشر مغز است و فقط با از دست رفتن هوشیاری غیر قابل بازگشت می‌باشد. (توفیقی، ۱۳۷۵: ۴۸)

۲- مرگ ساقه مغز: طبق این نظر مرگ مغزی همان مرگ ساقه مغز است. با مرگ ساقه مغز هیچ نوع حیاتی در بالای آن وجود ندارد و با مرگ ساقه مغز، قشر مغز نیز می‌میرد و علیرغم هرگونه حمایت

قلبی-ریوی تمام بیماران دچار مرگ ساقه مغز در مدت کوتاهی دچار ایست قلبی غیر قابل برگشت خواهند شد، لیکن دیده شده است، بعد از مرگ ساقه مغز ساعت‌ها و حتی روزها فعالیت قشر مغز ادامه داشته و در نتیجه مناطقی از بدن که توسط این قسمت از مغز کنترل می‌شود به حیات خود ادامه می‌دهند، لذا مرگ ساقه مغز نمی‌تواند معادل مرگ مغزی که در پزشکی مرگ مطلق دانسته می‌شود لحاظ گردد. (توفیقی، ۱۳۷۵: ۴۸-۴۹)

۳- مرگ تمام مغز: با ظهور این نظر دو نظریه قبلی قویا مورد تردید قرار گرفته است. اثر مرگ مغزی را معادل توقف غیر قابل برگشت کلیه اعمال قسمت‌های مختلف مغز شامل ساقه مغز، قشر مغز و مخچه می‌دانند. بیمار دچار مرگ مغزی به دلیل ضایعات برگشت‌ناپذیر فعالیت‌های قشر مغز و نیز ساقه مغز را از دست می‌دهد و در حالت اغمای کامل است و به تحریکات داخلی و خارجی پاسخ نمی‌دهد. بیمار فاقد هرگونه قدرت فهم و درک و آگاهی است. قلب وی به علت خاصیت خودکار بودن حرکت عضلات آن و مقاوم تر بودن مرکز تنظیم اعمال برای مدتی به کار خود ادامه می‌دهد، این ضربان قلب موقتی است و تداوم آن تنها به کمک دستگاه تنفس مصنوعی امکان‌پذیر است. (what is death available at.about.com.۲۰۰۷)

درخصوص چگونگی ایجاد مرگ مغزی آمده است: چهار رگ اصلی که از گردن وارد جمجمه می‌شوند، وظیفه خون رسانی به مغز و ساقه مغز را به عهده دارند، برخی موارد مانند ضربه به سر، خونریزی مغزی ناشی از پاره شدن عروق مغزی، تومورهای مغزی و غیره موجب بالا رفتن فشار داخل مغز شده و به دلیل غیر قابل اتساع بودن استخوان‌های جمجمه، فشار بالا، موجب بسته شدن عروق داخل مغز می‌شود. این واقعه منجر به قطع خون رسانی به سلول‌های مغزی شده و کلیه سلول‌های مغز و ساقه مغز به طور کامل تخریب می‌گردند. گاهی به علت قطع اکسیژن رسانی به مغز برای مثال خفگی یا ایست قلبی-تنفسی بدون قطع خون رسانی همه سلول‌های مغز و ساقه مغز با هم تخریب شده و مرگ مغزی اتفاق می‌افتد به دلیل تخریب کامل سلول‌ها در مرگ مغزی امکان بازگشت عملکرد سلول‌ها و بازگشت بیمار به زندگی به هیچ عنوان وجود ندارد. این تفاوت اصلی مرگ مغزی با کما به دلیل اینکه مرکز تنفس در ساقه مغز قرار دارد با بروز مرگ مغزی بلافاصله تنفس قطع می‌شود، ولی قلب که دارای یک باتری اتوماتیک است، می‌تواند حتی در صورت قطع سر از بدن یا بیرون آوردن قلب از بدن و گذاشتن آن در سرم فیزیولوژیک برای چند دقیقه و در صورت رساندن اکسیژن برای چند

ساعت تا چند روز به تپش خود ادامه دهد. اگر در فاصله زمانی کوتاه پس از ایجاد حادثه‌ای که منجر به مرگ مغزی شده است، چند دقیقه بیمار به دستگاه تنفس مصنوعی وصل شود با ادامه ضربان قلب بر اثر رساندن اکسیژن با دستگاه تنفس مصنوعی می‌توان خون رسانی اعضا و احشای بدن را برای مدت کوتاهی از یک روز تا نهایتاً ۱۴ روز حفظ کنند، بنابراین مرگ مغزی به وضعیت غیر قابل بازگشت همه عملکردهای مغز اطلاق می‌شود در چنین وضعیتی همه نورون‌های مغز در نتیجه هیپوکسی تخریب می‌شوند، علاوه بر از بین رفتن گردش خون و تنفس مرگ مغزی یکی از معیارهای قطعی تعیین‌کننده مرگ است. برای تشخیص مرگ مغزی باید تمامی اعمال مغزی به صورت غیر قابل برگشت از بین رفته باشند، لذا مرگ مغزی به طور واضح با حالت زندگی نباتی متفاوت است. در حالت مرگ مغزی تمام قسمت‌های مغز از جمله ساقه مغز از بین رفته است و تنفس بدون دستگاه تنفس مصنوعی وجود ندارد؛ این در حالی است که در حالت زندگی نباتی فرد بدون دستگاه دارای تنفس خود به خودی است. (مشیدی و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۶۷)

بخش چهارم: تحلیل مرگ مغزی

مرگ مغزی به طور اجمالی به از بین رفتن غیرقابل بازگشت اعمال عالی مغز انسان تعریف شده است. عوامل اصلی ایجاد کننده مرگ مغزی را می‌توان ضربه مغزی، خونریزی مغزی و ایست قلبی دانست. پس از بروز یکی از این علل به دلیل اینکه مغز انسان مرکز کنترل اعمال حیاتی چون تنفس و اعمال قلبی و عروقی است، کار خونرسانی و اکسیژن رسانی به مغز با اختلال مواجه می‌شود و از آنجایی که سلول‌های مغزی نسبت به سایر سلول‌های بدن در برابر کمبود اکسیژن حساس‌ترند، فقط نرسیدن ۳ تا ۵ دقیقه اکسیژن به مغز می‌تواند آسیب‌های جدی و برگشت ناپذیری به مغز برساند و منجر به مرگ سلول‌های مغزی گردد و با مرگ سلول‌های مغزی دیگر هدایت لازم به قلب و دستگاه تنفسی از سوی مغز انجام نمی‌گیرد و مرگ مغزی منجر به مرگ قطعی می‌گردد. (گودرزی و کیانی، ۱۳۹۶: ۴۲) این رویه طبیعی مرگ مغزی است که در اندک زمانی منجر به مرگ قطعی می‌گردد. با پیشرفت علم طب در جریان مرگ مغزی می‌توان اعمال قلبی و ریوی شخص را به وسیله دستگاه‌های پزشکی ادامه داد، اما چون کنترل دستگاه قلب و کنترل تنفس و دستگاه گوارش توسط مغز و ساقه مغز انجام می‌گیرد و این اعضا به دلیل مرگ سلول‌ها قادر به فعالیت نمی‌باشند و به محض جدا کردن افراد از دستگاه‌ها زندگی آن‌ها به پایان می‌رسد و مرگ قطعی رخ می‌دهد. (سراجی، ۱۳۸۹: ۶۷۹) باید در نظر داشت که

با توجه به اینکه سلول‌های مغزی در این حالت به لحاظ کمبود اکسیژن از بین می‌روند، دیگر امکان بازسازی و ترمیم وجود ندارد و بازگشت مغز به حالت اولیه امری محال است. این دستگاه‌ها می‌توانند برای چند روز یا حداکثر چند ماه تنفس فرد در حالت مصنوعی نگه‌دارند. از این روست که حتی در پیشرفته‌ترین بیمارستان‌ها در زمان کوتاهی فرد مبتلا به مرگ مغزی به مرگ قطعی دچار می‌شود. (عباسی، ۱۳۸۹: ۱۸۱) در تمام زمانی که فرد توسط دستگاه‌های تنفس مصنوعی، تنفس می‌کند و گردش خون توسط قلب انجام می‌گیرد، نوار مغزی خطی صاف را نشان می‌دهد و نشان دهنده آن است که در این زمان مغز و ساقه مغز که کنترل اعمال قلبی و ریوی را بر عهده دارند، هیچ پیامی را به قلب و ریه ارسال نمی‌کنند و صرفاً توسط دستگاه‌های تنفس مصنوعی اکسیژن وارد ریه‌ها می‌شود و به خون می‌رسد. (شیرزاد، ۱۳۸۹: ۲۶) در اثر حرکات خودبه‌خودی سلول‌های قلب یا دستگاه‌های قلبی-عروقی مصنوعی، خون‌رسانی و در نتیجه اکسیژن رسانی به اعضای بدن انجام می‌پذیرد، چرا که در دانش پزشکی به اثبات رسیده است که ماهیچه‌های قلب، قبل از تکامل سیستم اعصاب شروع به تپیدن می‌کنند و ماهیچه‌های قلب دارای قابلیت ذاتی در ایجاد تحریکات خودبه‌خودی هستند و به همین دلیل گاهی هنگام تشریح نعشی در پزشکی قانونی که طی ۲۴ ساعت پس از مرگ حرکات انقباضی در عضلات قلب دیده می‌شود. (حاتمی و مسعودی، ۱۳۸۹: ۶۷) امروزه در قوانین بسیاری از کشورها پذیرفته شده است که، مرگ قطعی با توقف فعالیت‌های مغزی حادث می‌شود. در مورد اینکه با مرگ کدام قسمت از مغز، مرگ مغزی محقق می‌شود، سه نظریه مطرح شده است: در نظریه اول، مرگ مغزی با مرگ قشر مغز رخ می‌دهد، در نظریه دوم، مرگ مغزی با مرگ ساقه مغز اتفاق می‌افتد و در نظریه سوم، مرگ مغزی با مرگ قشر و ساقه مغز واقع می‌شود، اما از نظر عرف خاص پزشکی نظریه سوم که مرگ تمام مغز را مرگ مغزی بیان می‌دارد، مورد قبول است. (امانی، ۱۳۸۸: ۱۶۰) در قانون کشور ما، قانونگذار در قانون پیوند اعضای بیماران فوت شده یا بیمارانی که مرگ مغزی آنها مسلم است (مصوبه ۱۳۷۹/ ۱/ ۱۷) بدون تعیین تعریف برای مرگ مغزی تشخیص آن را بر عهده کارشناسان خبره گذاشته است، اما آیین‌نامه اجرایی این قانون نظریه سوم را معتبر می‌داند، وقتی می‌گوییم فردی دچار حالت مرگ مغزی شده است به استناد قانون مذکور یعنی فعالیت تمام مغز وی به شکل غیر قابل بازگشت و برای همیشه از دست رفته است.

بخش پنجم: ماهیت شناسی مرگ مغزی از منظر حقوق ایران و فقهی

نظر قانون گذار در مورد مرگ مغزی قطعا این نیست که، با وقوع مرگ مغزی کماکان زنده است، چرا که اگر چنین بود، جواز برداشت اعضا به طور کلی که شامل اعضای حیاتی نظیر قلب و غیره در این ماده صادر نمی‌شد. از نظر قانونگذار موت مغزی یا مرگ تلقی می‌شود یا حیات غیر مستقر، اما طبق ماده واحده قانون پیوند اعضای بیماران فوت شده یا مرگ مغزی آنها مسلم است اعلام می‌کند: بیمارستان‌های مجهز برای پیوند اعضا پس از کسب اجازه کتبی از وزارت بهداشت درمان و آموزش پزشکی، می‌توانند از اعضای سالم بیماران فوت شده یا بیمارانی که مرگ مغزی آنها بر طبق نظر کارشناسان خبره مسلم باشد، به شرط وصیت بیمار یا موافقت ولی میت جهت پیوند بیمارانی که ادامه حیاتشان به پیوند عضو یا اعضا فوق بستگی دارد، استفاده نمایند. با دقت در واژه‌های به کار رفته توسط قانونگذار در متن ماده واحده و نیز ترکیب جملات و عبارات معلوم می‌شود که قانون گذار مرگ مغزی را مرگ یا در حکم آن می‌داند و موضع مشخصی در این میان اتخاذ نموده است. مواردی که این ادعا را می‌تواند ثابت نماید عبارتند از:

۱- آوردن عبارت بیمارانی که مرگ مغزی آنها مسلم است، بلافاصله بعد از عبارت بیماران فوت شده. در واقع قانون گذار با این کار این دو گروه را لاقط در زمینه پیوند اعضا و امکان برداشت عضو یکسان قلمداد کرده، بیمار مرگ مغزی را از این حیث در حکم بیمار تازه فوت شده قرار داده است. (امامی، ۱۳۸۸: ۶۷)

۲- پیوند اعضا از بیماران مرگ مغزی به وصیت ایشان و در صورت فقدان وصیت موافقت ولی میت دلالت بر مرگ بودن، مرگ مغزی در نظر قانونگذار دارد. قطعا عمل به مفاد وصیت زمانی مطرح است که فرد فوت کرده باشد و تا قبل از آن عمل کردن به وصیت و اجرای آن محل اجرا نخواهد داشت. (حاتمی و مسعودی، ۱۳۸۹: ۷۷)

۳- تبصره ۳ ماده واحده اخیرالذکر بیان می‌دارد: پزشکان عضو تیم از جهت جراحات وارده بر میت مشمول دیه نخواهند گردید. در این تبصره واژه میت اعم از کسی است که به مرگ جسمی مبتلا گشته و یا دچار مرگ مغزی شده است، چرا که اگر غیر از این بود و تنها مورد اول مدنظر بود، سوالی خواهد بود که، چرا در مورد جراحات وارده بر این گروه قانون‌گذار تعیین تکلیف نموده، لیکن نسبت

به جراحات وارده بر بیمار دچار مرگ مغزی، خیر؟ (حاتمی و مسعودی، ۱۳۸۹: ۷۷)

همانطور که ذکر شد، این عبارات در صورتی معنا و مفهوم حقوقی دارد و کاربرد آن‌ها صحیح است، که بیمار مرگ مغزی را مرده بدانیم، نهایتاً در ماده ۹ آیین نامه مذکور واژه متوفی در مورد بیمار مرگ مغزی به کار برده شده است. صراحت این واژه به حدی است که نیاز به توضیح بیشتر ندارد و اگرچه وجود پاره ای از واژه‌ها و عبارات در ماده واحده اخیر الذکر دلالت بر تمایل قانون گذار بر مرگ بودن مرگ مغزی دارد، چنین به نظر می‌رسد که، مقنن مرگ مغزی را در ردیف مرگ جسمانی می‌داند. (حاتمی و مسعودی، ۱۳۸۹: ۷۸)

فقها در زمینه‌ی مرگ مغزی دچار اختلاف نظرهایی هستند، چرا که عده‌ای آن‌ها را مرده تلقی کرده و عده‌ای دیگر آن‌ها را زنده می‌دانند، که در مباحث پیش رو به تفصیل آن می‌پردازیم. اندیشمندان و فقها شیعه موضوع مرگ مغزی را مورد اهتمام جدی قرار داده‌اند و هر یک به فراخور نگاه خویش به اظهار نظر پرداخته‌اند، حکم آن را تبیین فرمودند، اما به طور کلی فقها به هنگام مواجهه با این موضوع و تبعات آن همچون حکم به جواز یا عدم جواز حذف تجهیزات حمایتی مصنوعی در برابر این پرسش قرار می‌گیرند. آیا مرگ مغزی از نظر اسلام به معنای پایان حیات تلقی می‌شود یا خیر؟ به عبارت دقیق تر دیدگاه فقه نسبت به مرگ مغزی چیست؟ آیا فردی که دچار مرگ مغزی شده است زنده‌ای است که حتماً خواهد مرد؟ هنوز عنوان میت بروی صادق نیست یا مرده ای است که هرگز زنده نخواهد شد؟ معیار تشخیص مرگ با مرگ مغزی را توده مردم عرف می‌دانند به دیگر سخن مرگ فرد زمانی قطعی است که مردم به آن اعتماد کنند و آنرا مرگ واقعی بدانند از این رو دو جهت گیری در پاسخ به این مسئله دیده می‌شود، فرد مبتلا به مرگ مغزی تا زمانی که قلب وی ضربان و تپش دارد، در حکم زنده محسوب خواهد شد، از منظر دیگر فردی که دچار مرگ مغزی شده در برخی از جهات در حکم میت خواهد بود. می‌توان گفت که از نظر شرع و عرف نیز شهادت متخصصان و خبرگان علم پزشکی درباره مرگ فرد معتبر است، چرا که تشخیص مرگ در مبتلایان به مرگ مغزی چنان پیچیده و وابسته به آزمایشهای متعدد پزشکی است، که تشخیص آن از قدرت او خارج است. در میان فقه‌های معاصر نیز آنان که به تبع به زمینه مرگ مغزی پرداخته‌اند به این نکته اشاره نموده‌اند، که مرگ شخص با مرگ مغزی محقق می‌گردد و اگر این طور نباشد حداقل مرگ مغز شهادی بر مرگ شخص است. (محسنی، ۱۳۷۷: ۱۵۶) از جمله مرحوم امام خمینی و مقام معظم رهبری آیت الله خامنه‌ای در تایید این نظر مرقوم

فرمودند: اگر مرگ مغزی مسجل شود و احتمال بازگشت نباشد، اهدای عضو جایز است، اما اگر احتمال بازگشت شخص به زندگی باشد، جابه جایی عضو جایز نیست و این موضوع را متخصص باید گواهی بدهد. همچنین ماده واحده آیین نامه اجرایی قانون پیوند اعضای بیماران فوت شده مرگ مغزی با این تعریف منطبق است. مطابق ماده یک این آیین نامه مرگ مغزی عبارت است از: قطع غیر قابل برگشت کلیه فعالیت‌های مغزی، کورتیکال (قشر مغز)، ساب کورتیکال (لایه زیر قشر مغز و ساقه مغز) به طور کامل. دو عقیده بین فقها وجود دارد:

الف) نظر قائلین به زنده بودن تا زمان ادامه ضربان قلب

دلایلی که این گروه برای زنده دانستن بیمار ارائه می‌کنند اینطور می‌توان شرح داد: از نظر این گروه از فقها احکام میت را نمی‌توان بر این افراد بار کرد مثلاً کفن و دفن و... (مومن قمی، ۱۴۱۵: ۱۹۴-۱۹۶)، همچنین مفارقت روح از جسم که در مرگ واقع می‌شود در پدیده مرگ مغزی واقع نشده (روحانی و همکاران، ۱۳۷۶: ۱۷۷)، بدن فرد متوفی سرد است اما بدن فرد مبتلا به موت مغزی گرم می‌باشد و هیچ علائم حیاتی نباید در فرد متوفی باشد اما در فرد مبتلا به موت مغزی این علائم حیات مثلاً تنفس و ضربان قلب وجود دارد. (حاتمی و مسعودی، ۱۳۸۹: ۶۹-۷۰)

ب) نظر قائلین به وقوع مرگ با تحقق مرگ مغزی

دلایلی که این گروه در پاسخ به استدلال گروه نخست ارائه کردند اینطور می‌توان شرح داد:

۱- از نظر این گروه از فقها اگرچه مرگ و حیات تابع فهم عرف است و عنوان مرگ و حیات حقیقت شرعی ندارد و اسلام در این موضوعات نظر او را امضا فرموده و عرف مردم نیز عموماً مرده را از زنده تشخیص می‌دهند، لیکن گاهی اوقات تشخیص مرگ حتی برای پزشکان نیز مشکل می‌شود، بنابراین تشخیص و احراز مرگ در مرگ مغزی به دلیل تخصصی بودن خارج از توان و صلاحیت عرف عام است. (پور جواهری، ۱۳۸۳: ۱۶۴)

۲- از آیات و روایات چنین استفاده می‌شود، که مرگ با جدا شدن روح از بدن واقع می‌شود و عبارت است از انتقال و عبور از جهانی به جهان دیگر، از این رو در قرآن از مرگ تعبیر به توفی شده است. معنی بازگرفتن و دریافت روح از تن است. این مفارقت با مرگ کلیه سلول‌های مغزی و توقف غیر-

قابل برگشت اعمال مغز حاصل می‌شود و نه با توقف ضربان قلب و تنفس، زیرا اولین اصل خلقت انسان مغز است و بدون دیگر اعضا می‌توان زندگی کرد، اما با توجه به اینکه وجود انسان بستگی به مغز دارد، زمانی که مغز از بین برود، بدن انسان یک لاشه است. (پور جواهری، ۱۳۸۳: ۱۶۴)

۳- با مرگ مغزی روح از بدن جدا می‌شود، زیرا روح انسان گوهری مجرد از ماده و عوارض جسمانی است و بدن تحت تاثیر مستقیم آن قرار دارد، وظیفه‌ای که روح دارد همان وظیفه‌ای است، که بنا بر تصریحات پزشکان مراکز عالی مغز به عهده دارند، در واقع مغز مرکز پذیرش آثار نفس انسانی و ابزار کار روح است. روح نیز به واسطه مراکز عالی مغز در بدن تصرف می‌کند و مغز را مرکز فعالیت‌های خود قرار می‌دهد، بنابراین هرگاه مراکز عالی مغز بمیرد، روح از بدن جدا می‌شود. چون با مرگ مراکز عالی مغز استعداد و قابلیت لازم برای تصرف روح در بدن زائل می‌شود، بدین ترتیب بین قول فقها در تعریف مرگ به مفارقت روح از بدن و قول پزشکان به مرگ مراکز عالی مغز اختلاف وجود ندارد. (محسنی، ۱۳۷۷: ۱۴۰-۱۴۲)

بخش ششم: انحلال نکاح ناشی از موت مغزی

می‌توان گفت همان‌طور که اولین شرط صحت هر عقد نکاحی حیات و زنده بودن طرفین است، اولین و بارزترین مورد انفساخ عقد نکاح نیز مرگ یکی از زوجین می‌باشد، چراکه مطابق قانون، هر انسانی متمتع از حقوق مدنی خواهد بود، اما کسی نمی‌تواند حق خود را به اجرا بگذارد، مگر اینکه برای این امر اهلیت داشته باشد، (ماده ۸۷۵ قانون مدنی) و اهلیت برای دارا شدن حقوق با زنده متولد شدن انسان آغاز و با مرگ او پایان می‌یابد. (ماده ۹۵۶ قانون مدنی) بنابراین با حدوث مرگ برای احدی از زوجین عقد نکاح به حکم قانون و بدون اراده طرفین آن منفسخ می‌گردد، که به نظر می‌رسد، به دلیل بدیهی بودن آن، از ذکر آن به عنوان یکی از موارد انحلال عقد نکاح که موجب انفساخ آن می‌گردد خودداری نموده است، اما علی‌رغم بدیهی بودن با بررسی فقه و قانون مشخص می‌گردد، عدم ذکر برخی نکات ظریف در خصوص انواع موت و ویژگی‌های آن موجب تشتت آرا در این خصوص گردیده است. (مطابق ماده ۸۷۶ قانون مدنی) پایان شخصیت به دو گونه موت حقیقی یا طبعی و موت فرضی است، اما باید به موارد مذکور مرگ حکمی یا مدنی و مرگ مغزی را هم بیافزاییم. بنابراین در یک تقسیم بندی کامل موت را می‌توان به موت ظاهری، موت فرضی، موت حکمی و موت مغزی

تقسیم‌بندی نمود. از این تقسیم‌بندی که سابقاً توضیحاتش به صورت موردی و دقیق مطرح شده گذر کرده و نتیجه ای که با توجه به مباحث اعلامی و همچنین مستندات و استدلال‌ها بدست می‌آید این است، که مرگ مغزی معادل مرگ حقیقی است، پس تمام آثار مرگ حقیقی بر آن بار می‌شود. همان‌گونه که بیان شد با حدوث موت برای احدی از زوجین عقد نکاح به حکم قانون و بدون اراده طرفین آن منفسخ می‌گردد. پدیده مرگ از نظرگاه حقوقی دارای آثار متناهی است. از همین رو در عقد نکاح نیز، پس از وقوع و تعیین زمان مرگ متوفی آثار آن بر روابط زوجین از جمله: مهریه، نفقه، حضانت، ولایت، عده و... به عنوان یکی از مسائل مهم فقهی و حقوقی مطرح و مورد بررسی قرار می‌گیرد.

بخش هفتم: تاثیر موت مغزی بر روابط زوجین

زن و شوهر اهداف مشترکی دارند، که بر اساس آن ازدواج شکل می‌گیرد. از جمله رسیدن به آرامش روحی، ارضای نیازهای جنسی، کسب استقلال از خانواده پدری و برطرف کردن نیازهای عاطفی، تولید مثل، بهره‌مندی از جایگاه ارزشمند پدری یا مادری و غیره. این اهداف مشترک وسیله‌ای است که حقوق و تکالیف مشترکی را بین زن و شوهر ایجاد می‌کند. در یک دسته بندی دقیق می‌توان روابط زوجین را به دو قسمت: ۱- روابط مالی زوجین و ۲- روابط غیر مالی زوجین تقسیم‌بندی کرد. در مقاله پیش رو تنها به تاثیر موت مغزی بر روابط مالی زوجین یعنی، مهریه، نفقه، جهیزیه و ارث می‌پردازیم.

بند اول: تاثیر موت مغزی بر مهریه

در حقوق ایران مهریه یا صداق مالی است که به مناسبت نکاح، مرد ملزم به دادن آن به زن می‌شود. الزام مربوط به مهر ناشی از حکم قانون است و ریشه قراردادی ندارد به همین دلیل سکوت زوجین در عقد و حتی تراضی طرفین بر اینکه زوجه مستحق مهریه نباشد، تاثیری بر تکلیف زوج به پرداخت مهریه ندارد. فوت هر یک از زوجین هیچ تأثیری در مهرالمسمی ندارد و چنانچه کل یا بخشی از مهر قبل از فوت پرداخت نشده باشد، پس از فوت قابل مطالبه است، چرا که فوت یکی از زوجین موجب تثبیت مهر می‌شود، خواه قبل آمیزش و خلوت باشد یا بعد از آمیزش و خلوت باشد، زیرا مهر با عقد ثابت می‌شود و با فوت وجود مسقط منتفی می‌شود و کل مهر ثابت می‌گردد. (بدران، بی تا: ۲۰۵)

بعضی از فقها برخلاف نظر مشهور فقهای امامیه و شافعیه در مورد فوت شوهر قبل از نزدیکی قائل به تنصیف مهر شده‌اند، ولی قانون ایران از نظر مشهور پیروی کرده و تنصیف مهر را فقط در مورد طلاق قبل از نزدیکی پذیرفته است، چرا که این قاعده، قاعده ایست استثنائی که نباید آن را به مورد فوت گسترش داد. بنابراین اگر زوج فوت کند زوجه مهریه یا مابقی آن را قبل از تقسیم ترکه بین وراثت از ترکه می‌گیرد، زیرا مهریه دین است و بر حق ورثه مقدم است. همچنین فوت زوجه قبل از نزدیکی موجب استقرار حق او نسبت به نصف مهر متزلزل است و همه مال او نخواهد بود. البته در این صورت حق زن نسبت به مهر به ورثه انتقال می‌یابد. (صفایی و امامی، ۱۳۹۶: ۱۶۸) اگر مهریه در عقد دائم ذکر شود یا عدم مهر در عقد ذکر گردد و بعد از نزدیکی زوج فوت نماید، زوجه مستحق مهرالمثل خواهد بود، زیرا با وقوع نزدیکی قبل از تعیین مهر زن مستحق مهرالمثل گردیده و اگر قبل از تعیین مهر توسط زوجین نکاح منحل گردد، لطمه به حق زن وارد نخواهد آمد و موجبی هم برای سقوط حق وجود ندارد، اما اگر قبل از نزدیکی و تعیین مهریه زوجه فوت نماید. بنابر قول اجماع فقها زن، مستحق هیچگونه مهری نیست (ماده ۱۰۹۳ قانون مدنی)، زیرا بنابر فرض مفروض ضمن عقد و بعد از عقد مهریه تعیین گردیده و استحقاق مهرالمثل هم منوط به نزدیکی گردیده است، پس یک امر استثنائی و مخصوص به طلاق است قابل تعمیم به مورد فوت نمی‌باشد و زن مستحق هیچگونه مهری نیست. (موسوی خمینی، ۱۳۹۰: ۳۱۴؛ صفار، ۱۳۹۳: ۲۷) مشهور فقهای امامیه معتقدند که چنانچه زوج و یا زوجه قبل از نزدیکی بمیرند، تمامی مهرالمسمی به نفع زوجه مستقر می‌گردد، ولی اکثر فقهای قرن معاصر خلاف مشهور فتوا می‌دهند. در تحریرالوسیله چنین آمده است: «اگر یکی از زوجین قبل از نزدیکی بمیرد، اقوی آن است که همانند مورد طلاق، مهرالمسمی تنصیف گردد، خصوصاً موردی که زوجه فوت کند و زوج زنده باشد، ولی احتیاط آن است که میان‌شان مصالحه شود، خصوصاً در صورت موت زوج.» (محقق داماد، ۱۳۸۴: ۲۳۶) اگر قبل از تعیین مهر فوت کند قانون مدنی ایران هم به پیروی از فقه امامیه در ماده ۱۰۸۸ در صورت مرگ، مهرالمته را نفی کرده و در ماده ۱۰۹۳ فقط در مورد فوت مقرر داشته است. (محقق داماد، ۱۳۸۴: ۲۶۵) در عقد نکاح موقت از آنجا که ذکر مهریه ضروری است، در صورت عدم ذکر مهریه و فوت یکی از زوجین مهری قابل تصور نمی‌باشد، اما در خصوص مهر تأیید شده باید گفت فوت در اثنای نکاح موجب سقوط مهر نمی‌شود و همچنین اگر شوهر تا آخر مدت با او نزدیکی نکند و طبق ماده ۱۰۹۶ قانون مدنی فوت زوج نیز موجب سقوط مهریه نمی‌شود.

بند دوم: تاثیر موت مغزی بر نفقه

نفقه در لغت به معنای آنچه صرف هزینه زندگی زن و فرزندان و روزی و مایحتاج معاش می‌کنند. (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۷۳-۱۷۶) در تعریف دیگری آمده است، آنچه برای خود و خانواده هزینه می‌شود. نفقه معنای مطلق دارد که شامل نفقه به زوجه، اولاد و نزدیکان می‌شود. در فقه و حقوق اسلامی بر اساس ماهیت و احکام دو نفقه وجود دارد. اول نفقه زوجه، انفاقی که شوهر باید به همسر خودپردازد، دوم نفقه اقارب، انفاقی که در حالت نیازمندی والدین، فرزندان باید هزینه کنند. ازدواج امری است که در همه ادیان بادیده تقدس و احترام به آن نگریسته اند با ازدواج زوجین نسبت به یکدیگر حقوق و تکالیف مالی و غیرمالی پیدا می‌کنند. یکی از مسائل مهمی که بعد از ازدواج مطرح می‌شود، مسئله تامین هزینه و معاش خانواده است. (کاتوزیان، ۱۳۹۴: ۱۷) از نظر اسلام و از جمله مخارج شخصی زن به عهده مرد است و زن هیچ گونه مسئولیتی ندارد. (محقق داماد، ۱۳۸۴: ۲۸۹) بنابراین تکلیف مرد در دادن نفقه زن یک تکلیف یک جانبه است و دارا بودن زن یا عدم دارا بودن وی تأثیری در آن ندارد و زن الزامی ندارد که از اموال شخصی خویش مخارج و مایحتاج زندگی خود را تأمین کند. تکلیف شوهر به دادن نفقه از توابع ریاست او بر خانواده است. در نکاح دائم این وظیفه مرد ناشی از حکم قانون است و ریشه قراردادی ندارد. (ماده ۱۱۰۶ قانون مدنی) در عقد منقطع دین شوهر بر دادن نفقه متکی به تراضی زن و شوهر است، یعنی شوهر در صورتی نفقه زن را می‌پردازد که یا به صراحت اعلام شده باشد یا عقد مبنی بر آن جاری شود. (ماده ۱۱۱۳ قانون مدنی) در هر حال نفقه زن در زمره دیون مرد است و نه تنها نفقه گذشته را می‌تواند مطالبه نماید، بلکه حق دارد از دادگاه بخواهد که مقدار نفقه آینده او را تعیین نماید. بر اساس مواد ۱۱۱۳ و ۱۱۰۶ قانون مدنی پرداخت نفقه مبتنی بر دو چیز است:

۱- دائم بودن نکاح که در (ماده ۱۱۰۶ و ۱۱۱۳ قانون مدنی) به صراحت عنوان شده و مورد تاکید واقع شده است و در مورد اجماع فقهای امامی است و قول مخالفی در مورد آن وجود ندارد.

۲- تمکین مطابق (ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی) هرزنی بدون مانع شرعی از ادای وظایف زوجیت امتناع کند، مستحق نفقه نخواهد بود. در این ماده پرداخت نفقه منوط به تمکین شده است. تمکین شامل تمکین خاص، انجام وظایف زناشویی و تمکین عام، اطاعت زن از شوهر در امور روزمره زندگی مشترک به نحو متعارف و متناسب است.

زن بعد از وفات همسرش از دو جهت می‌تواند نفقه خود را مطالبه کند؛ اولاً، از آن جهت که زن بعد از فوت شوهر موظف به نگه داشتن عده وفات شوهر است، مستحق دریافت نفقه می‌باشد. ثانیاً، زن می‌تواند نفقه گذشته خود را در صورتی که زن از همسر خود تمکین کرده باشد، ولی نفقه نگرفته باشد، مطالبه کند. مطابق ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی مخارج زندگی زوجه عندالمطالبه از اموال اقاربی که پرداخت نفقه به عده‌ی آنان است، در صورت عدم پرداخت از طرف زوج متوفی تامین می‌گردد. بنابراین نفقه زوجه در عده وفات به عده زوج متوفی بوده و از ماترک پرداخت نمی‌گردد. قانونگذار در خصوص موردی که زوجه عده وفات باردار باشد، تعیین تکلیف ننموده است. در این خصوص سه نظریه ارائه گردیده است: بعضی از حقوقدانان معتقد هستند ماده ۱۱۱۰ قدیم که مقرر می‌نمود در عده وفات زن حق نفقه ندارد، ناظر بر زنان غیرباردار است و زن باردار تا زمان وضع حمل استحقاق نفقه از ماترک زوج را دارد. (حسینی روحانی، ۱۴۱۴: ۳۲۱) بعضی نه آوردند که زوج فوت کرده و تکلیف انفاق ندارد و از طرف دیگر رابطه مالکیت نسبت به اموالش ندارد و نفقه به زن باردار داده می‌شود، نفقه زوجیت نیست، بلکه متعلق به جنین است که از مال خودش انفاق می‌شود و از آنجا که راه تغذیه جنین مادر است به وی داده می‌شود، اما بعضی از حقوقدانان بیان نمودند که تکلیف مربوط به انفاق ویژه شوهر است و در فرض ما دارایی شوهر بعد از وفات به وراثت او رسیده است و براین اساس تکلیفی در پرداخت نفقه زن مورث خود ندارد و این نفقه هم مربوط به آینده است و نفقه گذشته نیست، که به عنوان دین به ماترک تعلق بگیرد. حتی در فرضی که زوج در حین عده طلاق رجعی فوت نماید، موقعیت قانونی زن تغییر پیدا کرده و دیگر او را نمی‌توان مطلقه رجعی دانست و از این پس احکام زوجه متوفی به زن باردار داده شده و از آن تاریخ نفقه به او تعلق نمی‌گیرد، لذا ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی هیچ استثنایی ندارد. (کاتوزیان، ۱۳۹۴: ۸۲) البته طبق مفاد قانون مدنی سابق و نظر مشهور فقها نفقه به طور مطلق از زن نفی شده است و در اصلاحیه قانون مدنی نیز بحث جدیدی در مورد نفقه زن در عده وفات مطرح نشده و به محل تامین نفقه رفته و نفقه اقارب را مطرح نموده است. مشهور فقها متاخر نیز بر عدم استحقاق نفقه زوجه متوفی چه حامل باشد، چه نباشد نظر داده‌اند و حتی ادعای عدم خلاف نیز مطرح نموده‌اند. (موسوی خمینی، ۱۳۹۰: ۳۱۲) در استفتایی از مراجع معاصر در خصوص متن سابق ماده ۱۱۱۰ قانون مدنی شده بود، بیشتر فقها به عدم استحقاق نفقه فتوا داده‌اند. به نظر می‌رسد در زمان عده وفات زوجه چه حامل باشد، چه حامل نباشد، به اتفاق نظر فقها نفقه ندارد و سایر نظریات مطرح شده از نظر فقهی به هیچ عنوان قابل قبول نمی‌باشد. (میرداداشی، ۱۳۹۶: ۱۹۶)

بند سوم: تاثیر موت مغزی بر جهیزیه

تهیه جهیزیه و تحویل آن توسط خانواده دختر جهت زندگی مشترک، در واقع نزد مرد امانت است و در صورت مطالبه باید عینا مسترد شود. ماده ۶۱۹ قانون مدنی، امین را موظف نموده که عین مال دریافتی را مسترد نماید، اما در عرف دادگاه‌های خانواده، در صورت عدم موجود بودن جهیزیه، حکم به رد قیمت آن صادر نخواهد کرد. در مواردی که یکی از طرفین فوت می‌نماید، در صورت فوت زوج، جهیزیه متعلق به زن است ولی اموال مرد به ورثه تعلق خواهد گرفت. پس از فوت زوجه، امکان استرداد کل جهیزیه توسط ورثه وجود ندارد؛ چراکه جهیزیه، ماترک زوجه محسوب و به نسبت سهم الارث، تقسیم و سهم زوج از آن کسر می‌گردد.

بند چهارم: تاثیر موت مغزی بر ارث

ارث در فقه به معنای استحقاق مال یا حقی است که با مرگ یا حکم به موت دیگری حاصل می‌شود و وارثان پس از ادای حقوق و دیون متوفی طبق طبقات ارث، سهم الارث خود را مالک می‌شوند. موجبات ارث دو عامل است نسب (رابطه از طریق ولادت) و سبب (رابطه بر اساس عقد نکاح دائم و ولادت) است. (ماده ۹۶۱ قانون مدنی ایران) کفر، قتل، بردگی و زنا طبق شرایطی از موانع ارث هستند. زوج و زوجه از یکدیگر ارث می‌برند و با دیگر وارثان شریک هستند و در موارد مختلف سهم الارث متفاوتی دارند. قرآن در آیات با رویکردهای مختلف اعتقادی، اخلاقی و آیات الاحکام به موضوعات پرداخته و بخشی از قوانین مهم ارث در اسلام را مانند طبقات وراثت و سهم الارث آنها و کلاله را بیان کرده است یا بیشتر قانون ارث در روایت فقهی آمده است. مطابق ماده ۹۰۹ قانون مدنی ایران فرض زوج اگر زوجه دارای اولاد نباشد، یک دوم و در صورت وجود اولاد یک چهارم ترکه است و فرض زوجه در صورت نبود اولاد برای متوفی یک چهارم در صورت وجود اولاد یک هشتم ترکه است. همچنین در صورت فوت هر یک از زوجین در عده طلاق رجعی دیگری از او ارث می‌برد، اما اگر مدت عده به اتمام رسیده باشد یا طلاق بائن باشد، زوجین از یکدیگر ارث نمی‌برند. مطابق ماده ۹۴۴ قانون مدنی اگر شوهر در حال مرض زن خود را طلاق دهد و ظرف یک سال از طلاق به همان مرض بمیرد، زوجه از او ارث می‌برد، مشروط به اینکه زنش شوهر نکرده باشد. مطابق ماده ۹۴۹ قانون مدنی در صورت نبودن هیچ وارث دیگری غیر از زوج یا زوجه شوهر تمام ترکه زن متوفی خود را می‌برد،

نتیجه گیری

ولیکن زن فقط نصیب خود را می برد و بقیه ترکه شوهر در حکم مال اشخاص بلاوارث خواهد بود. مطابق قانون مدنی در نکاح منقطع ارث راه ندارد به شرط ذکر در عقد نکاح منقطع، چرا که به دلیل تعارض با قواعد امری ارث، در عقد منقطع ارث باطل است. (کاتوزیان، ۱۳۹۷: ۳۱۱-۳۲۱)

با توجه به موضوعات مطروحه چنین می توان نتیجه گرفت که، مرگ مغزی در اصطلاح توقف، قطعی و غیر قابل بازگشت اعمال قلبی عروقی، تنفسی و حسی حرکتی است، که از بین رفتن سلولهای مغزی را مرگ می نامند و در پدیده مرگ مغزی این سلولهای مغزی از بین می روند و مرگ واقع می شود. با توجه به اختلاف نظرهای پیرامون مرگ بودن، مرگ مغزی می توان اینطور اعلام کرد که، اکثریت فقها، حقوقدانان و پزشکان بر مرگ بودن موت مغزی هم عقیده اند، اما عده ای اندک از فقها و پزشکان شخص مبتلا به مرگ مغزی را دارای حیات مسقر یا غیر مستقر می دانند. حال آنکه نظر اکثریت مورد قبول قانونگذار می باشد و فرد مبتلا به موت مغزی را فوت شده تلقی می کند و آثار فوت شده را بر او بار می کند. حقوق مالی زوجین که مرگ مغزی می تواند بر آن تاثیرگذار باشد عبارت است از؛ مهریه، نفقه، جهیزیه، ارث. در مهریه باید اعلام کرد در صورت فوت زوج، تمام مهرقابل مطالبه می باشد و اگر مهریه تعیین نشده باشد مهر المثل را می تواند مطالبه کند، تنها استثناء عدم پرداخت مهریه زمانی است که، نزدیکی صورت نگرفته و مهریه هم تعیین نشده باشد. در مورد نفقه هم زوج متوفی تنها می تواند نفقه گذشته را در صورت تمکین مطالبه کند که این نفقه به صورت دین از ماترک دریافت می شود و اگر ماترک نداشت از اموال اقارب دریافت می کند، حال اگر زوج در عده طلاق رجعی باشد با فوت دیگر نفقه به او تعلق نمی گیرد، تنها استثناء تعلق نفقه به زمانی است که زوج با دار باشد و زوج فوت کرده باشد که از اموال جنین به او نفقه داده می شود. در بحث جهیزیه هم اموال هر آنچه که زوج با خود به خانه زوج برده است، بعد از فوت زوج، زوج باید آنها را به خانواده زوج مسترد دارد. در نهایت در بحث ارث باید گفت در صورت فوت زوج، زوج در صورت فرزندان نبودن یک چهارم و در صورت فرزندان بودن یک هشتم از اموال زوج را به ارث می برد، اما زوج در صورت فوت زوج تمام اموال زوج را به ارث می برد.

منابع و مآخذ

قرآن کریم و بعد

- اسحاقی، الهام، حبیبی تبار، حسین، ۱۴۰۰، تاثیر مرگ مغزی بر حقوق غیر مالی افراد، ماهنامه دادرسی، شماره ۱۴۷، سال ۲۵
- امانی، حمیدرضا، ۱۳۸۸، جنایت نسبت به بیمار مرگ قشر مغز، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۶۸
- امامی، سید حسن، ۱۳۸۸، حقوق مدنی، چاپ شانزدهم، جلد سوم و چهارم، تهران، نشر اسلامی
- بدران، ابوالعینین بدران، الفقه المقارن للاحوال الشخصیه، بیروت، دار والنهضة العربیه، بی تا
- پورجواهری، علی، ۱۳۸۳، پیوند اعضا و مرگ مغزی در آینه فقه، چاپ اول، تهران، دانشگاه امام صادق
- توفیقی، حسن و دیگران، ۱۳۷۵، مرگ مغزی مجله علمی پزشکی قانونی، سال دوم، شماره ۸
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ۱۳۸۴، ترمینولوژی حقوق، تهران، نشر گنج دانش
- حاتمی، علی اصغر، مسعودی، ندا، ۱۳۸۹، اثر حقوقی مرگ مغزی، مجله مطالعات حقوقی شیراز، دوره دوم، شماره یک
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، لغت نامه دهخدا، جلد بیست و چهارم، تهران، نشر دانشگاه تهران
- سراجی، محمود، ۱۳۸۹، ماهیت مرگ مغزی از نظر قرآن و روایت، مجله فقه اهل بیت
- شکاری، روشن علی، کریمیان، اسماعیل، ۱۳۹۰، طلاق زوجه غایب مفقودالاثر و آثار آن، فصلنامه حقوق مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۱، شماره ۱
- شیرزاد، جلال، ۱۳۸۹، پلیس و پزشکی، چاپ دوم، تهران، اداره چاپ و نشر معاونت پژوهش دانشگاه علوم انتظامی ناجا
- صفار، محمد جواد، ۱۳۹۳، درسهای از حقوق خانواده، تهران، نشر جنگل جاودانه
- صفایی، سید حسن، امامی، اسدالله، ۱۳۹۶، حقوق خانواده، تهران، نشر میزان
- صفایی، سید حسین، قاسم زاده، سید مرتضی، ۱۳۹۴، اشخاص و محجورین، چاپ بیست و دوم، تهران، نشر گنج دانش
- عباسی، محمود، ۱۳۸۹، حقوق جزای پزشکی، چاپ دوم، تهران، نشر حقوقی

- عباسی، محمود، فرحزادی، علی اکبر، رحمتی، محمد، ۱۳۹۰، « مطالعه مرگ مغزی از منظر فقه و حقوق جزا»، مجله اخلاق و حقوق پزشکی، دوره چهارم، شماره دو
- عباسی، علی، ۱۳۹۵، وضعیت حقوقی افراد مبتلا به آسیب های مغزی دارای زندگی نباتی، پایان نامه برای دریافت مدرک ارشد واحد مرودشت دانشگاه آزاد
- قضایی، صمد، ۱۳۷۶، پزشکی قانونی، تهران، نشر سمت
- کاتوزیان، ناصر، ۱۳۹۷، حقوق ارث، تهران، نشر میزان
- کاتوزیان، ناصر، ۱۳۹۴، حقوق خانواده، چاپ چهارم، نشر شرکت سهامی انتشار
- کاتوزیان، ناصر، ۱۳۹۶، نظم قانون مدنی، نشر میزان
- گودرزی، فرامرز، ۱۳۷۷، پزشکی قانونی، تهران، نشر انیشتین
- گودرزی، فرامرز، کیانی، مهرزاد، ۱۳۹۶، پزشکی قانونی برای دانشجویان حقوق، تهران، نشر سمت
- محسنی، محمد آصف، ۱۳۷۷، الفقه و المسائل الطبیه، قم، نشر مولف
- محقق داماد، سید مصطفی، ۱۳۸۴، بررسی فقهی حقوقی خانواده، چاپ پانزدهم، تهران، نشر دانشگاه تهران
- مشیدی، هاجر، عامری نیا، محمد باقر، پورجوهری، علی، ۱۳۹۹، بررسی فقهی حقوقی انفساخ عقد نکاح ناشی از موت مغزی و آثار آن بر روابط زوجین، فصلنامه علمی تحقیقات حقوقی آزاد، دوره سیزدهم، شماره ۴۸
- مصلحی عراقی، علی حسین، ۱۳۸۶، حقوق ارث، نشر سمت
- معین، محمد، ۱۳۸۸، فرهنگ معین، تهران، نشر امیر کبیر
- موسوی خمینی، روح الله، ۱۳۹۰، تحریر الوسیله، تهران، نشر مجد
- میرداداشی، سید مهدی، ۱۳۹۶، نفقه در عده وفات، مجله فقه اهل بیت، سال ۱۸، شماره ۱۹۴
- What Is Death Available At. About. com. ۲۰۰۷